

حق انتشار آزاد است

هیچ خدایی نیست هیچ اربابی نیست

آنارشیسم در آرای دلوز

تامس نیل

تامس نیل
هیچ خدایی نیست هیچ اربابی نیست
آنارشیسم در آرای دلوز

enkarmag.com

fa.anarchistlibraries.net

فهرست

4	هیچ خدایی نیست! هیچ اربابی نیست!
5	آناشیسیم هستی شناختی
5	شدن [یا صیوررت]
6	ابهام / دوگانگی
8	آناشیسیم سیاسی
9	سرهیم بندی های سرزمینی
11	سرهیم بندی های دولتی
12	سرهیم بندی های سرمایه دارانه
13	سرهیم بندی های کوچ گر
15	انقلاب
16	قلمرو دایی منفی نسبی
16	قلمرو دایی مثبت نسبی
17	قلمرو دایی منفی مطلق
17	قلمرو دایی مثبت مطلق
18	نتیجه گیری

تمام عبارات پانویس از مترجم‌اند.

مقدمه مترجم:

فیلسوفان بزرگ از مواضع سیاسی جناح‌های روزگار خود فراوی می‌کنند و اگر اندیشه‌شان از عمق و استواری جدی بهره‌مند باشد، مواضع سیاسی را بازتعریف می‌کنند و دیگران باید نسبت خود را با اندیشه‌های آن فیلسوف مشخص کنند، چه موافق او باشند، چه مخالف او باشند. مداخلات دلوز نیز در باب آناارشیسم سیاسی از همین موارد است، اما همین مداخلات منشأ بحث‌های فراوانی هم بوده‌اند.

تعداد کمی از فیلسوفان به اندازه ژیل دلوز تأثیرگذار و در عین حال به طور گسترده‌ای مورد سوء برداشت بوده‌اند. از بحث‌هایی که حول فلسفه‌ی او شکل گرفته – مثل هر فیلسوف دیگر – ارتباط بین اندیشه متافیزیکی و سیاسی اوست. در قلب این بحث، یک سؤال نهفته است: آیا دیدگاه آناارشیستی دلوز از هستی – به اصطلاح «آناارشیسم هستی‌شناختی» او – مستقیماً به یک موضع سیاسی ترجمه می‌شود؟ یا برعکس، آیا اندیشه او در برابر چنین کاربرد مستقیمی مقاومت می‌کند؟

کسانی که در جناح اول تفسیری هستند برای دفاع از موضع خود دلایلی می‌آورند مانند: خصوصیت دلوز با سازمان‌های سلسله‌مراتبی، تأکید او بر تکثر، آنتی‌هگلیانیسم سرسختانه او و برجسته شدن مفاهیمی مانند ریزوم، نومدیسیم، قلمروزدایی و... در این فلسفه. با این حال، برخی نیز نسبت به ادغام ساده لوحانه‌ی این دو سطح از اندیشه هشدار داده‌اند و استدلال کرده‌اند که یک هستی‌شناسی آناارشیکی لزوماً منجر به یک سیاست آناارشیستی منجر نمی‌شود. این مسئله جدال‌های تفسیری سرنوشت‌سازی را رقم زده است. برخی منتقدان مثل آلن بدیو و اسلاوی ژیژک این پرسش را مطرح کرده‌اند که آیا فلسفه او در نهایت به سیاست رادیکال خدمت می‌کند یا صرفاً در خدمت سیالیت سرمایه‌داری است؟ برخی از اندیشمندان نیز تفاسیری این‌چنین از فلسفه‌ی دارند اما برخلاف کسانی مانند ژيژک از این سیالیت محض استقبال می‌کنند. در این مقاله، تامس نیل این سؤال را با فوریت تازه‌ای مطرح می‌کند. او استدلال می‌کند که ادغام آناارشیسم هستی‌شناختی و سیاسی منجر به سوء برداشتی شده است که خود امکانات سیاسی را که دلوز و گتاری به دنبال کشف آن بودند، تضعیف می‌کند. نیل با تمایز دقیق بین این دو، نشان می‌دهد که در حالی که فلسفه دلوز پایه و اساس ضروری برای سیاست آناارشیستی را فراهم می‌کند، آن را متعین نمی‌کند. از نظر او آناارشیسم سیاسی باید بر اساس نظریه‌ای از سازماندهی و استراتژی، نه صرفاً بر رد متافیزیکی سلسله‌مراتب، استوار باشد. نیل پاسخ منتقدان را بر اساس این تفسیر می‌دهد که آن‌ها آناارشیسم سیاسی وی را تقلیل به آناارشیسم هستی‌شناختی وی داده‌اند.

هیچ خدایی نیست! هیچ اربابی نیست!

هدف این مقاله روشن سازی یکی از مهم ترین سوء تفاهم ها در مورد نظریه سیاسی دلوز و گواتاری است: تلفیق آنارشیسم هستی شناختی و سیاسی آن ها. تر من این است که جوشاندن این دو نوع آنارشیسم هم نظریه و هم پراتیک آنارشیسم سیاسی را سست می کند. هیچ ارتباط ضروری بین آنارشیسم هستی شناختی و سیاسی وجود ندارد. بنابراین، این مقاله سه کار انجام می دهد: (1) تفاوت بین آنارشیسم هستی شناختی و سیاسی و خطرات تلفیق آن ها را مدلل می سازد؛ (2) ارتباط خاص آن ها را [با هم] نشان می دهد؛ و (3) نیرو پراتیک و تحلیلی¹ یک نظریه کاملاً سیاسی آنارشیستی مشتق از کار دلوز و گواتاری را نشان می دهد.

دلوز و گواتاری هستی را آشوبناک² و فاقد منشأ [یا آرخه] توصیف می کنند. این آنارشیسم هستی شناختی آن ها است، «هیچ خدایی نیست!» آن ها همچنین می گویند که هدف سیاست انقلابی ایجاد یک سطح درون ماندگاری است، در مقابل سطوح سلسله مراتبی³ بازنمایی (نمابندگی). این آنارشیسم سیاسی آن ها است، «هیچ اربابی نیست!» اما این دو یکسان نیستند. تقلیل⁴ آنارشیسم سیاسی به آنارشیسم هستی شناختی بدین معناست که بگوییم آنارشیسم معادل آشوب است – که اینطور نیست. اگر این را بگوییم، تکرار همان سوء تفاهمی است که منتقدان لیبرال از آن استفاده می کنند: سیاست بدون حکومت یعنی آشوب. علاوه بر این، به صرف این که دلوز و گواتاری می گویند هستی آشوبناک و فاقد بنیاد یا منشاء است، به معنای این نیست که یک پیامد سیاسی مشخصی، الزاماً از آن نتیجه گیری می شود. به عنوان مثال بسیاری از فیلسوفان، از دموکریتوس تا آلن بدیو، دارای هستی شناسی های آشوبناک [فاقد آرخه] بوده اند – اما این بدان معنا نیست که آنها آنارشیست هستند یا نظریه سیاسی شان آنارشیسم است. «هیچ خدایی نیست!»⁵ لزوماً به معنای «هیچ اربابی نیست!»⁶ نیست (کاپیتالیست های بی خدا هم داریم)؛ و «هیچ اربابی نیست!» لزوماً به معنای «هیچ خدایی نیست!» نیست (آنارشیست های مسیحی هم داریم). بنابراین، به منظور روشن سازی، این مقاله گزارشی مبین از تفاوت، رابطه و پیامدهای منحصر به فرد آنارشیسم هستی شناختی و آنارشیسم سیاسی موجود در فلسفه دلوز و گواتاری ارائه دهد.

Analytical¹

Chaotic²

Hierarchical³

Reduce⁴

'No Gods'⁵

'No Masters'⁶

آنارشسیسم هستی‌شناختی موضعی فلسفی است که می‌گوید هیچ قانون مطلق، حاکم یا منشأ هستی وجود ندارد - از کلمه یونانی $\alpha\alpha\alpha\alpha\alpha$, anarchía، به معنای «بدون حاکم» یا «بدون منشأ». این یک موضع هستی‌شناختی غیرمعمول است اما به هیچ وجه در تاریخ فلسفه منحصر به فرد نبوده است. هیچ پراتیک یا ایدئولوژی سیاسی خاصی لزوماً از این موضع پیروی نمی‌کند. نکته دقیقاً همین است. هستی‌ای که آنارشیک است از هیچ مسیر از پیش تعیین شده‌ی منطقی، قابل توسعه یا تکاملی پیروی نمی‌کند. لذا [می‌توان نتیجه گرفت]، هیچ صورت طبیعی، فراگیر یا ضروری سازماندهی سیاسی برای انسان وجود ندارد. بنابراین، آنارشسیسم هستی‌شناختی یک شرط لازم اما ناکافی برای یک فلسفه کاملاً آنارشستی است.

شدن [یا سیوروت]

آنارشسیسم هستی‌شناختی دلوز در تاریخ فلسفه متمایز است، اما نه صرفاً به این دلیل که هستی بدون خدا یا ذات است، بلکه به این دلیل که هستی خود شدن است. دلوز فیلسوف فرآیند و شدن به عالی‌ترین معناست. متأثر از هستی‌شناسان حرکت (لوکرتیوس، مارکس، برگسون) و همچنین فیلسوفان بزرگ نیروهای حیاتی (دونس اسکوتوس، اسپینوزا، نیچه، لایب نیتز، وایتهد و دیگران)، دلوز اولین کسی بود که این دو سنت را در یک هستی‌شناسی سنتتیک و سیستماتیک گسترده از شدن، متحد کرد. به جای پدید آوردن یک هستی‌شناسی واحد که محدود شده به یک نام واحد برای هستی (فضا، ابدیت، نیرو، زمان، حرکت و غیره)، دلوز یک هستی‌شناسی دربرگیرنده و پلورالیستی را پدید آورد که در آن همه نام‌های عظیم الشان هستی به طور برابر یا مساوی و یکسان بر همان هستی گفته می‌شوند [یا حمل می‌شوند] - اما فقط به شرط اینکه این هستی واحد اختصاراً به عنوان هستی شدن خالص یا فرآیند دیفرانسیل [تفاوت‌یابی] درک شود. بنابراین، هستی‌شناسی شدن یک تأیید ساده‌لوحانه و متناقض از همه هستی‌شناسی‌های دیگر نیست، بلکه یک تفسیر کامل از کل هستی‌شناسی به عنوان فرآیند، به عنوان شدن است. به این ترتیب، دلوز نظریه‌های فضا، اندیشه، نیرو، زمان، حرکت، ایستایی و ... را در حوزه‌های متعدد پدید آورده و اعمال می‌کند.

این ضربه خلاص کننده⁷ باورنکردنی در پایان قرن بیستم، منجر به تلاش‌های مشتق‌شده‌ی⁸ متعددی شده است که دامنه‌ی کاربرد «شدن» را به حوزه‌های جدید گسترش می‌دهند. از میان این تلاش‌ها، آن دسته از دلوزین‌هایی مانند مایکل هارت، آنتونیو نگری، مانوئل دلاندا، برایان

coup de grâce⁷
derivative⁸

- Massumi, B. (2007), *Parables for the Virtual: Movement, Affect, Sensation*, Durham, NC: Duke University Press
- Nail, T. (2010), 'Constructivism and the Future Anterior of Radical Politics', *Anarchist Developments in Cultural Studies*, 1: 73-94
- Nail, T. (2012), *Returning to Revolution: Deleuze, Guattari, and Zapatismo*, Edinburgh: Edinburgh University Press
- Nail, T. (2013), 'Deleuze, Occupy, and the Actuality of Revolution', *Theory & Event*, 16: 1
- Patton, P. (2006), *Deleuze and the Political*, London: Routledge
- Shavero, S. (2014), *The Universe of Things: On Whitehead and Speculative Realism*, Minneapolis: University of Minnesota Press
- Virno, P. (2003), *A Grammar of the Multitude: For an Analysis of Contemporary Forms of Life*, Cambridge: Semiotext(e)
- Žižek, S. (2015), *Organs Without Bodies: On Deleuze and Consequences: With a New Introduction*, London: Routledge

به معنای شلیک نهایی است که بر موجودی که در حال مرگ است زده می‌شود تا آن را از عذاب رها کنی.

هستی‌شناسی ایزه‌محور (OOO) یک جنبش فلسفی است که بر وجود مستقل اشیاء تأکید دارد. استدلال می‌کند که اشیاء، چه فیزیکی و چه انتزاعی، عناصر بنیادی واقعیت هستند. یک مفهوم کلیدی "withdrawal" یا "کناره‌گیری" است، به این معنا که اشیاء هرگز خود را به طور کامل آشکار نمی‌کنند؛ آنها همیشه جنبه‌ای پنهان را حفظ می‌کنند. هستی‌شناسی ایزه‌محور تقلیل اشیاء به اجزای تشکیل‌دهنده یا روابط آنها با انسان را رد می‌کند. در عوض، یک "هستی‌شناسی مسطح" را پیشنهاد می‌کند که در آن همه اشیاء برابرند و انسان‌محوری را به چالش می‌کشد. این امر پیامدهایی برای زمینه‌هایی مانند محیط زیست، فناوری و هنر دارد. چهره‌های کلیدی شامل گراهام هارمن، لوی بریانت، یان بوگوست و تیموتی مورتون هستند.

گویا به معنای شخص طبقه متوسطی است که به دنبال راه‌های کسب پول از طریق غرق شدن در "سیستم" است.

در سراسر متن به سرهم‌بندی ترجمه شده است. رجوع کنید به پانویس مترجم (عادل مشایخی) در ص 19 کتاب توان عمل. بازی زبانی نویسنده با این دو کلمه.

Badiou, A. (1985), *Peut-on penser la politique?*, Paris: Seuil

Badiou, A. and F. Balmès (1976), *De l'idéologie*, Paris: F. Maspero.

Bennett, J. (2010), *Vibrant Matter: A Political Ecology of Things*, Durham, NC: Duke University Press

Bosteels, B. (2004), 'Logics of Antagonism: In the Margins of Alain Badiou's "The Flux and the Party"', *Polygraph: An International Journal of Culture & Politics*, 15/16: 75-92

Braidotti, R. (2011), *Nomadic Subjects: Embodiment and Sexual Difference in Contemporary Feminist Theory*, New York: Columbia University Press

Bryant, L. (2014), *Onto-cartography: An Ontology of Machines and Media*, Edinburgh: Edinburgh University Press

Connolly, W. E. (2011), *A World of Becoming*, Durham, NC: Duke University Press

Debaise, D. (2017), *Speculative Empiricism: Revisiting Whitehead*, Edinburgh: Edinburgh University Press

DeLanda M. (2016), *Assemblage Theory*, Edinburgh: Edinburgh University Press

Deleuze, G. (1994), *Difference and Repetition*, trans. P. Patton, New York: Columbia University Press

Deleuze, G. (2004), *Desert Islands and Other Texts*, trans. M. (Taormina, Los Angeles and New York: Semiotext(e))

Deleuze, G. and F. Guattari (1987), *A Thousand Plateaus: Capitalism and Schizophrenia*, trans. B. Massumi, Minneapolis: University of Minnesota Press

Deleuze, G. and F. Guattari (1996), *What Is Philosophy?*, trans. H. Tomlinson and G. Burchell, New York: Columbia University Press

Deleuze, G. and F. Guattari (2003), *Anti-Oedipus. Capitalism and Schizophrenia*, trans. R. Hurley, M. Seem and H. R. Lane, Minneapolis: University of Minnesota Press

Deleuze, G. and F. Guattari (2014), *A Thousand Plateaus: Capitalism and Schizophrenia*, trans. B. Massumi, Minneapolis: University of Minnesota Press

Hardt, M. and A. Negri (2007), *Empire*, Cambridge, MA: Harvard University Press

Manning, E. (2012), *Relationscapes: Movement, Art, Philosophy*, Cambridge, MA: MIT Press

معصومی، ارین منینگ، جین بنت، ویلیام کانلی، رزی برایدوتی و دیگران، از اهمیت ویژه‌ای برخوردارند که تلاشی هماهنگ برای تأکید به شیوه‌های خاص بر «شدن» ماده و حرکت در فلسفه‌ی شدن داشته‌اند (هارت و نگری ۲۰۰۷؛ دلاندا ۲۰۱۶؛ معصومی ۲۰۰۷؛ منینگ ۲۰۱۲؛ بنت ۲۰۱۰؛ کانلی ۲۰۱۱؛ برایدوتی ۲۰۱۱). حتی هستی‌شناسان ابژه‌گرا^۹ و واقع‌گرایان نظروزر^{۱۰}، مانند لوی برایانت (۲۰۱۴)، استیون شاپیرو (۲۰۱۴) و دیدیه دبس (۲۰۱۷) نیز به صراحت از وایتهد و دلوز برای نظریه‌پردازی فلسفه‌ی فرآیندی از اشیاء و چیزها، بهره برده‌اند. به طور خلاصه، هستی‌شناسی «شدن» به نقطه‌ی شروع بسیار ثمربخشی برای آثارشیم‌های هستی‌شناختی نوی متعددی در پایان [عصر] متافیزیک تبدیل شده است. بنابراین، سهم بزرگ دلوز در آثارشیم هستی‌شناختی این بود که تقدم هستی‌شناختی «شدن» بر «بودن»، «و» (et) بر «است/هست» (est) و انسجام این سنت تاریخی فرعی را که از لوکرتیوس تا وایتهد امتداد می‌یابد، نشان داد. اما «شدن» برای دلوز، همانقدر که به معنای تفاوت، اندیشه و ایستایی است، به معنای پیوستار، ماده و حرکت نیز هست. «شدن» برای هر دو وجود دارد – از این رو، جداسازی و دوگانگی بین آنچه اکنون «ماتریالیسم جدید» و «واقع‌گرایی نظروزر» نامیده می‌شود، [اتفاق می‌افتد]، که هر دو از رشته‌هایی مختلف در آثار دلوز بهره می‌برند. با این حال، این شکاف، گواه دشواری و شاید ناممکن بودن تأیید برابر هر دو «شدن» بدون افتادن به بام یکی یا دیگری است، یا در نهایت، همانطور که خود دلوز نیز این کار را می‌کند، معرفی یک «شدن ناب» سوم است که از همه آنها عبور/فرا می‌کند: نیرو. برای دلوز، همانطور که «نیروی ماده» (دلوز و گاتاری ۲۰۱۴: ۹۵) و حرکت وجود دارد، «نیروی اندیشه» (دلوز ۱۹۹۴: ۱۳۸) و ایستایی نیز وجود دارد. همه چیز «می‌شود» زیرا همه چیز یک **نیروی «شدن»** است.

ابهام / دوگانگی

آثارشیم هستی‌شناختی دلوز با نوعی دوگانگی/ابهام سیاسی نیز مواجه است. در حالی که بیشتر نظریه‌های سیاسی به صراحت از هستی‌شناسی‌های خود نشأت می‌گیرند – برای مثال، هستی‌شناسی طبیعت‌گرا و غایت‌انگارانه‌ی ارسطو به یک پولیس – دولت‌شهر – متشکل از مالکان مرد و

^۹ object oriented ontologists

^{۱۰} این واژه که در متون فارسی به نظروزر ترجمه شده تقریباً به هیچ وجه منظور از لفظ speculative را نمی‌رساند. رئالیسم نظروزر (Speculative Realism) یک جنبش فلسفی است که ایده محدود بودن شناخت ما از جهان به رابطه‌مان با آن (همبستگی‌گرایی) را به چالش می‌کشد. این جنبش، وجود واقعیتی مستقل از اندیشه انسانی را مطرح می‌کند و تأکید دارد که اشیاء، حتی زمانی که مشاهده نمی‌شوند، وجود دارند و دارای ویژگی‌هایی هستند. رئالیست‌های نظروزر، با وجود دیدگاه‌های متنوع، در تعهدی مشترک به رئالیسم متافیزیکی، به بررسی ماهیت خود واقعیت می‌پردازند. چهره‌های کلیدی شامل کانتن میاسو، گراهام هارمن، لوی برایانت و ری برسیه هستند. این جنبش، زمینه‌های گوناگونی از جمله متافیزیک، محیط زیست، فناوری و هنر را تحت تأثیر قرار داده است.

یونانی زبان منجر می‌شود، یا دولت-ملت هگل نتیجه‌ی نهایی برترین خودآگاهی روح در تاریخ است - هستی‌شناسی دلولز به هیچ سیاست خاصی منجر نمی‌شود. «بودن» چیزی جز «شدن» ناب نیست. «تأیید تفاوت در وضعیت انقلاب دائمی [de révolution permanente]»، همانطور که دلولز در تفاوت و تکرار (۷۵/۵۳) می‌گوید، ممکن است از خطرات آوانگارديسم [نیروی سیاسی پشتتاز] و دولت حزبی فرار کند، اما خطر جدیدی را نیز به وجود می‌آورد: اینکه تأیید ناب تفاوت، در نهایت دوگانه/مهم خواهد بود. بر این اساس، آنارشيسم هستی‌شناختی ممکن است فضایی جدید و غیربازنمایانه‌ای¹¹ از آزادی فراهم کند، یا ممکن است حوزه‌ای¹² «باز» گسیخته‌ای را برای گفتمان جدیدی از حقوق و اشغال نظامی توسط دولت فراهم کند، یا ممکن است صرفاً همدستی¹³ با فرآیندهای سرمایه‌داری را بازتولید کند. اسلاوی ژیتک، به ویژه، اغلب این دوگانگی/ابهام سرمایه‌دارانه را به سیاست‌های دلولز و گاتاری نسبت می‌دهد. برای مثال، او یک پیپی¹⁴ را تصور می‌کند که در حال خواندن آنتی ادیپ است و فریاد می‌زند: «بله، این همان روشی است که من تبلیغاتم را طراحی می‌کنم!» (ژیتک ۲۰۱۵: ۱۶۳) اما اینکه با آلن بدیو بگوییم که تأیید پتانسیل هستی‌شناختی برای دگرگونی به خودی خود، تأیید یک «رادیکالیسم صرفاً ایدئولوژیک» است که «ناگزیر به ضد خود تبدیل می‌شود: هنگامی که جشن‌های توده‌ای دموکراسی و گفتمان به پایان می‌رسند، [و] اوضاع جای خود را به احیای مدرنیستی نظم در میان کارگران و کارفرمایان می‌دهد»، اغراق در این مسئله خواهد بود (بدیو و بالمز ۱۹۷۶: ۸۳). بلکه، بسیار مناسب‌تر خواهد بود که همراه با پائولو ویرنو بگوییم که «[توده] شکلی از هستی است که می‌تواند هم این و هم آن را به وجود آورد: دوگانگی/ابهام» (ویرنو ۲۰۰۳: ۱۳۱). بر این اساس، تأیید این دوگانگی/ابهام به عنوان یک تعهد سیاسی، و «خوش‌بینی سیاسی-هستی‌شناختی و زنده‌انگاری بی‌پرده‌ای» که به گفته‌ی برونو بوستیلز در آثار هارت، نگری و دلولز فرض می‌کند، یک خطر ذاتی آنارشيسم هستی‌شناختی باقی می‌ماند (بوستیلز ۲۰۰۴: ۹۵). **در حالی که قدرت صرفاً خلاقانه‌ی توده ممکن است شرط آزادی جهانی از امپراتوری باشد، شرط تولیدی برای خود امپراتوری نیز هست.** بدون هیچ انسجام سیاسی روشنی برای سازماندهی یا ایجاد انگیزه برای هرگونه دگرگونی سیاسی خاص، آنارشيسم هستی‌شناختی از نظر سیاسی دوگانه/مهم، گمانه‌زن¹⁵ و خودجوش است.

نشان دادن ماهیت نا-بنیادگرا یا بی‌اساس بودن «بودن/هستی»، و در نتیجه، سیاست، هیچ سهم بیشتری در سیاست ارائه نمی‌دهد تا پتانسیل خلاقانه‌ی میل. بوستیلز پیشنهاد می‌کند که «مداخله‌ی یک سوژه نمی‌تواند صرفاً در نشان دادن یا تشخیص ناتوانی آسیب‌زا، پوچی، یا تقابل

¹¹ non-representational

¹² domain

¹³ complicity

¹⁴ Yuppy

¹⁵ speculative

مطلق مثبت نوع تغییری است که قادر به ایجاد و حفظ یک جنبش انقلابی است. تا آنجا که یک جایگزین می‌سازد که تقلیل‌ناپذیر به سرهم‌بندی‌های از پیش ساخته شده یا از پیش تثبیت‌شده گذشته است، سازنده است. به این ترتیب، این فقط تغییری از یک سرهم‌بندی قبلی به یک سرهم‌بندی جدید نیست، بلکه یک فرآیند مداوم جهش اجتماعی پایدار است. در ترکیب با سرهم‌بندی کوچ‌گر، راهی برای اندیشیدن به انقلاب به عنوان یک فرآیند مداوم و درون‌ماندگار از چیزی که اغلب آن را «مستقیم» یا «مشارکتی» می‌نامیم، ارائه می‌دهد، که در آن تا حد امکان افراد زیادی در فرآیند کنش و لذت جمعی شرکت می‌کنند.

اکنون می‌توانیم ببینیم که استفاده کلی از مفاهیم «قلمروزدایی» و «شدن» بدون توضیح واضح توپولوژی چهاربخشی آن از تغییر، برای تحلیل سرهم‌بندی‌ها بی‌فایده است. برای دلولز و گاتاری، چهار نوع کاملاً متمایز از قلمروزدایی وجود دارد که برای درک چگونگی عملکرد یک سرهم‌بندی باید از آنها استفاده کنیم. بدون چنین توضیحی، خطر سقوط به ارزش‌گذاری «تغییر محض به خودی خود»، یعنی قلمروزدایی مطلق منفی، خودبه‌خودی‌گرایی، «بدترین چیزی که می‌تواند اتفاق بیفتد» (دلولز و گاتاری ۲۰۰۳: ۱۴۲) را داریم.

نتیجه‌گیری

تر این فصل ساده است: آنارشيسم هستی‌شناختی با آنارشيسم سیاسی یکسان نیست. هیچ رابطه ضروری بین این دو وجود ندارد. تأیید شدن یا «قلمروزدایی» به طور کلی، در بهترین حالت از نظر سیاسی دوپهلو است. یک آنارشيسم فلسفی قوی، مانند آنارشيسم دلولز و گاتاری، هم شرط لازم «خدایی نیست!» و هم شرط کافی «اربابانی نیست!» را می‌طلبد. علاوه بر این، چیزی بیش از صرفاً نفی‌های هستی‌شناختی و سیاسی می‌طلبد. به یک توصیف عملی، نظری و تاریخی از سازمان سیاسی آنارشيسم (سرهم‌بندی کوچ‌گر) و نظریه‌ای در مورد چگونگی رسیدن از اینجا به آنجا (دگرگونی انقلابی) نیاز دارد. این فصل صرفاً طرح کلی ایده‌های کلیدی مورد نیاز برای پیوند هستی‌شناسی، سیاست و انقلاب با یکدیگر برای تشکیل یک نظریه کامل از آنارشيسم در آثار دلولز و گاتاری است. نوآوری واقعی آنارشيسم سیاسی دلولز و گاتاری این است که دیگر هیچ آرمان‌شهری یا دولت ایستا در انتهای رنگین کمان تاریخی وجود ندارد، فقط سیاست خود فرآیندها. بنابراین، چالش امروز ایجاد سیاستی برابر با وضعیت تاریخی ما است - یک فرآیند سیاسی مستقیم و مشارکتی که توسط خدایان، اربابان، سرزمین‌ها، دولت‌ها یا سرمایه‌داری تسخیر نشده باشد. به عبارت دیگر، آنارشيسم.

منابع

سوی دیگر، مانند یک «فرد استثنایی» است که امکان یک دنیای کاملاً جدید را که هنوز نیامده است، بیان می‌کند (دلوز و گاتاری ۲۰۱۴: ۲۹۱). این هم امکان یک دنیای جدید و هم امکان جذب شدن است.

قلمروzdایی منفی مطلق

قلمروzdایی مطلق منفی فرآیند تغییری است که از هیچ سرهم‌بندی سیاسی حمایت نمی‌کند، بلکه همه آنها را تضعیف می‌کند. اینها خطوط فراری هستند که از سرهم‌بندی‌های از پیش تثبیت‌شده فرار می‌کنند، اما به جای اینکه به طور مبهم بین قدیم و جدید تقسیم شوند، به طور واضح علیه سرهم‌بندی قدیمی و هر سرهم‌بندی جدیدی هستند که تهدیدی برای رد مطلق آنها از همه سرهم‌بندی‌ها باشد. با این حال، با رد همه اشکال سرهم‌بندی سازمان‌یافته، آنها به اهداف پراکنده تبدیل می‌شوند که به راحتی توسط قلمروzdایی‌های نسبی منفی سرهم‌بندی‌های سرزمینی، دولتی و سرمایه‌دارانه دوباره تسخیر می‌شوند. دلوز و گاتاری بیان می‌کنند: «در لایه‌بندی ماندن – سازمان‌یافته، دلالت‌شده، تحت سلطه – بدترین چیزی نیست که ممکن است اتفاق بیفتد، بدترین چیزی که ممکن است اتفاق بیفتد این است که لایه‌ها را به فروپاشی دیوانه‌وار یا خودکشی بیندازید، که آنها را سنگین‌تر از همیشه بر ما برمی‌گرداند» (دلوز و گاتاری ۲۰۱۴: ۱۶۱).

قلمروzdایی مثبت مطلق

قلمروzdایی مطلق مثبت فرآیند تغییری است که یک سرهم‌بندی از پیش تثبیت‌شده را بازتولید نمی‌کند، بلکه در عوض یک سرهم‌بندی جدید ایجاد می‌کند. این نوع تغییرات نه تنها از تسخیر سرهم‌بندی‌های از پیش تثبیت‌شده فرار می‌کنند، بلکه به سایر عناصری که از تسخیر فرار کرده‌اند نیز متصل می‌شوند. ارتباط آنها ارتباطی نیست که یک اتحاد، کلیت‌بخشی یا کالایی‌سازی را بازتولید کند. بلکه شکل کاملاً جدیدی از سرهم‌بندی را شکل می‌دهد. هدف این نوع تغییر، «پیش‌نگاری» یک دنیای جدید است. یعنی خلق یک دنیای جدید در پوسته دنیای قدیم. این قلمروzdایی مطلق مثبت از هیچ پدید نمی‌آید، بلکه به سادگی فرآیندهای قلمروzdایی را که از قبل بخشی از هر سرهم‌بندی هستند، تقویت می‌کند و آنها را به هم متصل می‌کند تا یک سرهم‌بندی جدید تشکیل دهند. دلوز و گاتاری این نوع تغییر را به عنوان حد مطلق که همه سرهم‌بندی‌های دیگر با آن روبرو هستند، توصیف می‌کنند (دلوز و گاتاری ۲۰۱۴: ۱۶۱). این فرآیند قلمروzdایی نه متعالی است، نه تقابلی، و نه صرفاً بالقوه، بلکه یک فرآیند خلاقانه است که چیزی جدید از سوره‌ها و ابژه‌هایی که دائماً از همه سرهم‌بندی‌ها فرار می‌کنند، خلق می‌کند. بنابراین قلمروzdایی

پیرامونی که وضعیت در کل بر اساس آن ساختاربندی شده است، متشکل شود» (بوستیلز ۲۰۰۴: ۱۰۴). بلکه، همانطور که بدیو می‌گوید، «سازماندهی سیاسی برای اینکه مداخله، به عنوان شرط‌بندی، از یک قطع تا یک وفاداری یک فرآیند را ایجاد کند، ضروری است. از این نظر، سازماندهی چیزی جز ثبات سیاست نیست» (بدیو ۱۹۸۵: ۱۲). و تا زمانی که دلوز و گاتاری، و کسانی که از کار آنها الهام گرفته‌اند، مفاهیم توسعه‌یافته‌ای از ثبات سیاسی و سازماندهی ارائه ندهند که تأیید آنها از آنارشیسم هستی‌شناختی را به مداخلات و توزیع‌های سیاسی خاص وارد کند، آنها در نهایت، حداکثر، نسبت به عمل سیاست آنارشیستی دوگانه/مبهم باقی می‌مانند (نگاه کنید به نیل ۲۰۱۰، ۲۰۱۲، ۲۰۱۳).

آنارشیسم سیاسی

اهمیت سیاسی آنارشیسم هستی‌شناختی دلوز به تنهایی نسبتاً حداقل است: ماهیت هستی «شدن» است، بنابراین سیاست نیز «شدن» است. اما هیچ دستورِ هنجاری قوی برای «شدن» به چیزی خاص وجود ندارد. بیشترین چیزی که می‌توانیم از چنین هستی‌شناسی‌ای استخراج کنیم، همانطور که پل پاتون اغلب انجام داده است، تفسیر شبه یا رمزین-هنجاری^{۱۶} و نیچه‌ای است مبنی بر اینکه «ما باید متفاوت از آنچه هستیم، بشویم» (پاتون ۲۰۰۶: ۱-۵). اما این همچنان گزینه‌های ما را نسبتاً باز و مبهم باقی می‌گذارد، زیرا راه‌های زیادی برای متفاوت شدن از آنچه هستیم وجود دارد. خوشبختانه، دلوز بُعدی قوی توصیفی و تاریخی در آثار خود دارد که به تشخیص چهار نوع سیاسی و نحوه‌ی عملکرد آنها کمک می‌کند. اینها ذات، مراحل تکاملی یا ایدئولوژی نیستند، بلکه توزیع‌ها یا آنچه آنها «سرهم‌بندی‌ها»^{۱۷} یا الگوهای می‌نامند هستند که در طول تاریخ با یکدیگر ترکیب می‌شوند. از طریق تحلیل این سرهم‌بندی‌ها و ترکیبات آنها می‌توانیم بفهمیم که چگونه موقعیت‌های سیاسی کار می‌کنند و تلاش کنیم موقعیت‌های جدیدی ایجاد کنیم که لذت و قدرت جمعی ما را به حداکثر برسانند.

از نظر دلوز و گاتاری، چهار نوع اصلی از سرهم‌بندی‌ها وجود دارد: سرزمینی، دولتی، سرمایه‌دارانه و کوچ‌گر. از آنجایی که از نظر دلوز و گاتاری همه چیز یک سرهم‌بندی است، یک نوع سرهم‌بندی به این واقعیت اشاره نمی‌کند که انواع بیولوژیکی، ادبی، موسیقایی و زبانی از سرهم‌بندی‌ها وجود دارند. اگرچه محتوای سرهم‌بندی‌ها بسیار ناهمگن است، چهار نوع اصلی یا روش آرایش وجود دارد که در آنها شرایط، عناصر و عوامل سرهم‌بندی‌های مختلف چیده می‌شوند. تحلیل این انواع مختلف سرهم‌بندی‌ها همان چیزی است که دلوز و گاتاری آن را

¹⁶ crypto-normative
¹⁷ Assemblages

قلمروزدایی منفی نسبی

قلمروزدایی نسبی منفی فرآیندی است که یک سرهم‌بندی را به منظور حفظ و بازتولید یک سرهم‌بندی تثبیت‌شده تغییر می‌دهد. این فرآیندی است که توسط آن سرهم‌بندی‌های از پیش تثبیت‌شده با تطبیق و پاسخ به تغییرات در روابط خود از طریق ادغام آن تغییرات، خود را تطبیق می‌دهند. به عنوان مثال، جنبش‌های اجتماعی مردمی علیه سیاست‌های دولت‌ها اغلب می‌توانند از طریق تطبیق سیاست‌های دولتی راضی شوند: اصلاحات قانونی، افزایش نمایندگی سیاسی و حمایت حزبی. این فرآیندها به سرهم‌بندی دولتی از پیش تثبیت‌شده اجازه می‌دهند که دقیقاً از طریق تطبیق با خواسته‌های مردمی، در جای خود باقی بمانند. همانطور که دلوز و گاتاری می‌گویند، «[قلمروزدایی] ممکن است با یک قلمروسازی مجدد جبرانی که مانع خط فرار می‌شود، پوشانده شود: در این صورت گفته می‌شود که [قلمروزدایی] منفی است» (دلوز و گاتاری ۲۰۱۴: ۵۰۸). جنبش‌های مردمی علیه جنگ، فقر، طرد اقلیت‌ها و غیره «خطوط فرار» یا بیان واقعیت‌های سیاسی متفاوت از واقعیت‌های تثبیت‌شده هستند. قلمروزدایی نسبی منفی هدفش جلوگیری از این خطوط فرار با ارائه ادغام بیشتر خواسته‌های آنها در سرهم‌بندی دولتی است. با انجام این کار، این خواسته‌ها به عنوان بخشی از خود دولت عادی می‌شوند. بنابراین سرهم‌بندی‌ها هرگز کامل یا همگن نیستند. همه سرهم‌بندی‌ها همیشه در معرض نوعی تطبیق یا تغییر هستند. سوال این است: «آنها تحت چه نوع فرآیند دگرگونی قرار دارند؟» قلمروزدایی‌های نسبی منفی فرآیندهایی هستند که به سادگی یک سرهم‌بندی سرزمینی، دولتی یا سرمایه‌دارانه تثبیت‌شده را بازتولید می‌کنند.

قلمروزدایی مثبت نسبی

قلمروزدایی نسبی مثبت فرآیند تغییری است که یک سرهم‌بندی از پیش تثبیت‌شده را بازتولید نمی‌کند، اما هنوز به ایجاد یا خلق یک سرهم‌بندی جدید نیز کمک نمی‌کند (دلوز و گاتاری ۲۰۱۴: ۲۴۷). به طور خلاصه، این نوع فرآیندها، تغییرات مبهمی هستند که به وضوح در یک سرهم‌بندی تثبیت‌شده ادغام یا قابل ادغام نیستند. همه تشخیص می‌دهند که یک عنصر یا عامل جدید از سرهم‌بندی تثبیت‌شده فرار کرده است، اما هنوز مشخص نیست که آیا باعث یک دگرگونی رادیکال در کل سرهم‌بندی خواهد شد یا اینکه از طریق یک قلمروزدایی نسبی منفی در یک سرهم‌بندی از قبل تثبیت‌شده ادغام خواهد شد. به گفته دلوز و گاتاری، این نوع تغییر به قدری «به شدت مبهم» است زیرا یک پدیده مرزی است که به دو قسمت تقسیم می‌شود. از یک سو، یک پدیده «ناهنجار»²¹ است که نمی‌تواند با وضعیت فعلی امور بازنمایی یا ادغام شود. و از

سیاست سرهم‌بندی‌ها می‌نامند. بنابراین، همه سرهم‌بندی‌ها از این جهت سیاسی هستند که می‌توانند طبق طبقه‌بندی سیاسی سرهم‌بندی‌های دلوز و گاتاری طبقه‌بندی شوند. سیاست سرهم‌بندی‌ها دسته‌بندی تحلیلی گسترده‌تری نسبت به پدیده‌های «سیاسی» سنتی است که صرفاً به پدیده‌های سیاسی کلاسیک می‌پردازد: حقوق، انقلاب‌ها، دولت‌ها و غیره. در تعریف گسترده‌ی آنها از سیاست، همه چیز سیاسی است. آنها می‌گویند: «سیاست بر هستی مقدم است. عمل پس از استقرار اصطلاحات و روابط آنها نمی‌آید، بلکه فعالانه در ترسیم خطوط شرکت می‌کند؛ با همان خطرات و همان تغییراتی که استقرار با آن روبرو است، مواجه می‌شود» (دلوز و گاتاری ۲۰۱۴: ۲۰۳). به این معنا، همه چیز سیاسی است زیرا هر سرهم‌بندی باید عملاً چیده شود. این فقط «کاربرد» سرهم‌بندی نیست که عملی یا سیاسی است، بلکه خود ساختار سرهم‌بندی – نحوه آرایش یا چیدمان آن – نیز چنین است. آثارشیم سیاسی دلوز و گاتاری در چارچوب این طبقه‌بندی سیاسی سرهم‌بندی‌ها تعریف می‌شود. به ویژه، نوع چهارم نوع «انقلابی‌تر» و «آنارشستی‌تر» سرهم‌بندی است.

سرهم‌بندی‌های سرزمینی

اولین نوع سرهم‌بندی، سرهم‌بندی سرزمینی است. سرهم‌بندی‌های سرزمینی به گونه‌ای ترتیب داده می‌شوند که عناصر عینی طبق یک کاربرد طبیعی یا مناسب کدگذاری می‌شوند. در مورد سرهم‌بندی‌های سرزمینی، ماهیت جهشی شرایط، عناصر و شخصیت‌ها به طور دلخواه طبق سرهم‌بندی‌ای از محدودیت‌های خاص محدود می‌شوند. برای مثال، دلوز و گاتاری اشاره می‌کنند که «خانه بر اساس اهداف تعیین‌شده‌ی اتاق‌هایش بخش‌بندی می‌شود؛ خیابان‌ها، بر اساس نظم شهر؛ کارخانه، بر اساس ماهیت کار و عملیات انجام‌شده در آن» (دلوز و گاتاری ۲۰۱۴: ۲۰۸). بنابراین، سرهم‌بندی‌های سرزمینی جهان را به بخش‌های کدگذاری‌شده تقسیم می‌کنند. هر عنصر عینی جای مشخصی دارد و زندگی هر شخص برنامه‌ای مرتبط با جایگاهش در جهان دارد. «به محض اینکه یک روند را تمام می‌کنیم، روند دیگری را شروع می‌کنیم، برای همیشه در حال روندسازی یا روندشده، در خانواده، در مدرسه، در ارتش، در محل کار. مدرسه به ما می‌گوید: «دیگر در خانه نیستی»؛ ارتش به ما می‌گوید: «دیگر در مدرسه نیستی.»» (دلوز و گاتاری ۲۰۱۴: ۲۰۹)

گسترش این محدودیت‌ها سپس با گسترش تدریجی عناصر انضمامی تعریف می‌شود. کدهای سرزمینی هنجارهای «طبیعی» زندگی را تعریف می‌کنند. آنها محدودیت‌ها و کاربرد از پیش داده‌شده، ذاتی و مناسب افراد و اشیاء را در یک سرهم‌بندی معین با توضیح چگونگی ارتباط جهان با گذشته، با یک ثبت حافظه بیان می‌کنند – اینگونه کارها انجام می‌شوند، اینگونه همیشه انجام شده‌اند. طبق آنتی ادیپ، این «زنجیره‌های با کیفیت متفاوت از کد متحرک و

²¹ anormal

پس ارتباط بین آنارشیزم هستی‌شناختی شدن دلوژ و آنارشیزم سیاسی کوچ‌گر چیست؟ به طور خلاصه، از آنجا که هستی، شدن است، هستی سیاسی لزوماً در یک الگوی جهانی، تکاملی یا هنجاری ثابت نمی‌شود، بلکه برای چالش مداوم باز است – و باید تا حد امکان تغییر کند و اشکال جدیدی از لذت جمعی ایجاد کند. این رد مستقیم تفاسیر جبرگرایانه دولنداری، سرمایه‌داری، لیبرالیسم و مارکسیسم است. با این حال، تأیید تغییر، تفاوت و لذت جمعی، هنوز برای ذهن اکثر مردم یک مقوله نسبتاً مبهم است و چیزی است که ممکن است همیشه در نوع چهارم سرهم‌بندی کوچ‌گر یا آنارشیزمی قرار نگیرد. اگر همه چیز در حال شدن و تغییر است، هرگونه الزام هنجاری برای تغییر زائد و از نظر سیاسی دوپهلو است. باز هم، دلوژ و گاتاری یک توپولوژی از تغییر یا شدن سیاسی ارائه می‌دهند تا به توصیف انواع تغییراتی که پیدا می‌کنیم کمک کنند و ما را به سوی نوع چهارمی از تغییر «انقلابی» هدایت کنند که ما را به سرهم‌بندی نوع کوچ‌گر و آنارشیزمی نزدیک‌تر می‌کند. دلوژ مشاهده می‌کند: «در هر نظام اجتماعی، همیشه خطوط فرار پیدا خواهید کرد، و همچنین نقاط چسبندگی برای قطع این فرارها، یا (که چیز یکسانی نیست) دستگاه‌های جنینی برای بازیابی آنها، برای تغییر مسیر و متوقف کردن آنها، در یک نظام جدید که منتظر ضربه زدن است» (دلوژ ۲۰۰۴: ۲۷۰-۲۶۹). هر سرهم‌بندی همیشه به طور همزمان با انواع متعددی از فرایندها یا تغییرات در هم آمیخته است.

مفهومی که آنها برای توصیف این چهار نوع مختلط تغییر استفاده می‌کنند، «قلمروزدایی» است. قلمروزدایی روشی است که در آن سرهم‌بندی‌ها به طور مداوم خود را دگرگون و/یا بازتولید می‌کنند. اگر بخواهیم بدانیم یک سرهم‌بندی چگونه کار می‌کند، باید پرسیم: «چه نوع تغییراتی در حال انجام است؟» چهار نوع قلمروزدایی یا تغییری که سرهم‌بندی‌ها را تعریف می‌کنند عبارتند از: (۱) فرایندهای «نسبی منفی» که یک سرهم‌بندی را به منظور حفظ و بازتولید یک سرهم‌بندی تثبیت‌شده تغییر می‌دهند. (۲) فرایندهای «نسبی مثبت» که یک سرهم‌بندی تثبیت‌شده را بازتولید نمی‌کنند، اما هنوز به ایجاد یا خلق یک سرهم‌بندی جدید کمک نمی‌کنند – آنها مبهم هستند. (۳) فرایندهای «مطلق منفی» که از هیچ سرهم‌بندی حمایت نمی‌کنند، بلکه همه آنها را تضعیف می‌کنند. و (۴) فرایندهای «مطلق مثبت» که یک سرهم‌بندی تثبیت‌شده را بازتولید نمی‌کنند، بلکه در عوض یک سرهم‌بندی جدید ایجاد می‌کنند. بیایید نگاه دقیق‌تری به هر یک از این انواع تغییری که همه سرهم‌بندی‌ها را تعریف می‌کنند، بیندازیم.

محدود» توسط سه عمل اساسی شکل می‌گیرند: (۱) «یک برش انتخابی» که به چیزی اجازه عبور و گردش می‌دهد؛ (۲) «یک برش جداسازی» که بخشی از آن گردش را مسدود می‌کند؛ و (۳) «توزیع مجدد باقیمانده» برای شروع یک زنجیره‌ی جدید از کد (دلوژ و گاتاری ۲۰۱۴: ۲۴۷).

اولین ترکیب کدگذاری سرزمینی – ترکیب اتصال – تلاش می‌کند تا با ایجاد یک برش انتخابی از جریان‌های اساساً کدگذاری‌نشده، از هرج و مرج آنارشیزم هستی‌شناختی جلوگیری کند و به برخی از آنها اجازه عبور می‌دهد در حالی که برخی دیگر مسدود می‌شوند. این سرکوب اولیه جریان‌های کدگذاری‌ناپذیر دو کار انجام می‌دهد: با حذف برخی از جریان‌هایش، از یک دنیای کاملاً هرج و مرج جلوگیری می‌کند و دیگر جریان‌ها را برای کدگذاری به گردش و اتصال در می‌آورد. با مشخص کردن جدایی برخی از این جریان‌های کدگذاری‌نشده، ترکیب اتصالی قادر است آنها را به طور کیفی در یک هویت یا «ذخیره‌ی کدگذاری‌شده» سازماندهی کند. «قطب ورودی» انتخاب در اینجا یک خط تباری را به دنبال یک نسب خانوادگی یا ارثی از ذخیره‌ی کدگذاری‌شده‌ی سلسله‌مراتبی آغاز می‌کند: کدهای خویشاوندی، کدهای پرستش، کدهای ارتباط، کدهای مبادله، کدهای مکان (مکان‌های پرستش، مکان‌هایی برای غذا خوردن، مکان‌هایی برای زباله و غیره). همه چیز کد مناسب خود را دارد: زمان مناسب، مکان مناسب و افراد مناسب برای انجام آن. دومین ترکیب کدگذاری سرزمینی – ترکیب جداکنشی یا «برش جداسازی» – نیز دو وظیفه را انجام می‌دهد: از طریق ممنوعیت‌های کد، تابوها، محدودیت‌ها و غیره، از اتصال برخی از این اتصالات به سرهم‌بندی جلوگیری می‌کند، به طوری که یک ذخیره‌ی محدود از کد می‌تواند در یک قلمرو با کیفیت متمایز گردش کند، و برای شروع یک زنجیره‌ی جدید از کد در ادامه، یک باقیمانده یا «انرژی باقیمانده» را جدا می‌کند. اینها مرزهای شهرها هستند؛ ممنوعیت‌های خویشاوندی؛ و مرزهای هویت‌های نژادی، قومی و جنسیتی. اینها محدودیت‌های تولید شده توسط ترکیب جداکنشی هستند. سومین ترکیب کدگذاری سرزمینی – ترکیب عطفی یا «توزیع مجدد باقیمانده» – با تولید یک پسماند، از ادغام همه کدها در یک ذخیره‌ی کیفی واحد جلوگیری می‌کند. اما همچنین با توزیع مجدد این مازاد از طریق اتحاد با خطوط جدید کد، یک خط جدید از کد را آغاز می‌کند. مکانیسم‌های مختلفی برای جلوگیری از ادغام کدها و توزیع مجدد کد مازاد از طریق اتحاد با سایر خطوط کد وجود دارد: شیوه‌های پاتالاج (بخشیدن ثروت به منظور کسب اعتبار)، شیوه‌های مبارزه (حملات و سرقت‌های دوره‌گردی که تجمع را از بین می‌برند)، شیوه‌های جهیزیه (بخشیدن ثروت و ایجاد اتحاد با سایر خطوط خویشاوندی)، هدایا و هدایای متقابل و غیره.

به گفته‌ی دلوژ و گاتاری، این سرزمین‌های کدگذاری‌شده «بافتی [tissu] از بخش‌بندی نسبتاً انعطاف‌پذیر تشکیل می‌دهند» (دلوژ و گاتاری ۲۰۱۴: ۲۰۸). روابط انتزاعی تغییر می‌کنند، اما فقط یک عنصر عینی در هر زمان، زیرا انتخاب، جدا و مجدداً در یک رابطه‌ی جدید توزیع می‌شود. بنابراین، سرهم‌بندی‌های سرزمینی مانند یک بازی خرپرک¹⁸ عمل می‌کنند. آنها محدودیت‌هایی

¹⁸ بازی ای که در آن کسی خم می‌شود و دیگری با گذاشتن دست‌هایش بر پشت او، سعی می‌کند از روی او بپرد.

را تعیین می‌کنند و با انجام این کار، یک محدودیت جدید برای عبور ایجاد می‌کنند و به همین ترتیب به صورت دوره‌گرد. هر بار که یک سرزمین محدود می‌شود، یک بیرون یا مازاد از طریق این فرآیند محدود کردن یا «جداسازی» تولید می‌شود. سپس این مازاد یا اعتبار به خط دیگری از طریق یک اتحاد توزیع می‌شود، جایی که دوباره مازاد تولید می‌کند و به همین ترتیب در یک عدم تعادل دائمی، ناکارآمدی خود را به یک عنصر اساسی از توانایی عملکرد خود تبدیل می‌کند. در سرهم‌بندی سرزمینی، عناصر عینی ممتاز و اولیه می‌شوند. تغییر به تدریج، یک نقطه‌ی عینی در هر زمان اتفاق می‌افتد.

سرهم‌بندی‌های دولتی

نوع دوم سرهم‌بندی، سرهم‌بندی دولتی است. سرهم‌بندی‌های دولتی به گونه‌ای ترتیب داده می‌شوند که روابط شرطی‌کننده تلاش می‌کنند تا همه‌ی عناصر و عوامل عینی در سرهم‌بندی را متحد یا کلیت بخشند. به جای کد مازادی که توسط سرهم‌بندی‌های سرزمینی تولید می‌شود و معمولاً با سایر عناصر عینی اتحاد برقرار می‌کند، مازاد کد ممکن است در عوض شروع به تشکیل یک انباشت کنترل‌نشده کند - کشاورزی، اجتماعی، علمی، هنری و غیره - که نیازمند حفظ یک بدن تخصصی است. سپس این بدن ویژه‌ی انباشت بر عناصر عینی واکنش نشان می‌دهد و آنها را حول یک نقطه‌ی مرکزی تعالی به تشدید می‌رساند. به گفته‌ی دلوز و گاتاری، سرهم‌بندی‌های دولتی

«نقاط را به گونه‌ای به هم مرتبط می‌کند که تشدید ایجاد شود... نقاط بسیار متنوع نظم، ویژگی‌های خاص جغرافیایی، قومی، زبانی، اخلاقی، اقتصادی و فناوری... عملکرد آن از طریق لایه‌بندی است؛ یعنی، یک ساختار عمودی و سلسله‌مراتبی شکل می‌دهد که خطوط افقی را در بُعدی عمقی در بر می‌گیرد. با حفظ عناصری مشخص، ناگزیر ارتباط آنها را با سایر عناصر قطع می‌کند و آنها را به عناصری خارجی بدل می‌سازد؛ این ارتباطات را محدود، کند یا کنترل می‌کند؛ اگر دولت مداری مختص به خود داشته باشد، این مدار، مداری داخلی و اساساً متکی بر تشدید است، حوزه‌ای از تکرار است که خود را از بخش‌های دیگر شبکه جدا می‌کند، حتی اگر برای این جداسازی، مجبور به اعمال کنترل‌های شدیدتری بر ارتباطاتش با آن بخش‌ها باشد.» (دلوز و گاتاری ۲۰۱۴: ۴۳۳)

در سرهم‌بندی‌های دولتی، ماشین انتزاعی تلاش می‌کند تا خود را از روابط و شخصیت‌های عینی سرهم‌بندی جدا کند و به صورت سلسله‌مراتبی بالاتر از آنها قرار گیرد. آنچه دلوز و گاتاری «ابردگذاری دولتی» می‌نامند، بنابراین با انباشت متمرکز، تشدید اجباری نقاط متنوع نظم، «گستراندن [en étendant] یک فضای همگن قابل تقسیم که در همه جهات شیاردار شده است» (دلوز و گاتاری ۲۰۱۴: ۲۲۳) و توسط مرکز عمودی و اضافی آن (در بالا) که تمام

جهت خاص خود برخوردار است. زندگی کوچ‌گر، میان‌پرده است. حتی عناصر سکونت او بر اساس مسیری تصور می‌شوند که دائماً آنها را به حرکت در می‌آورد. (دلوز و گاتاری ۲۰۱۴: ۳۸۰)

در مقابل سرهم‌بندی سرمایه‌دارانه که دگرگونی درون‌ماندگار نامحدود را به شرط کمی‌سازی جهانی ممکن می‌سازد، سرهم‌بندی کوچ‌گر، دگرگونی و گسترش کیفی واقعاً نامحدود سرهم‌بندی را ممکن می‌سازد. بدون انتزاع و سلطه هیچ بخشی از سرهم‌بندی، تغییری واقعاً متقابل رخ می‌دهد. بنابراین، سرهم‌بندی کوچ‌گر صرفاً هرج و مرج ناهمگونی یا تفاوت کیفی را تأیید نمی‌کند. بلکه یک آرایش مشارکتی می‌سازد که در آن همه عناصر سرهم‌بندی وارد یک حلقه بازخورد باز می‌شوند که در آن شرایط، عناصر و عوامل همگی به طور مساوی در فرآیند دگرگونی شرکت می‌کنند.

در همه انواع زمینه‌ها - علم، هنر، سیاست و غیره - سرهم‌بندی‌های کوچ‌گر، آنها را هستند که چیزی جدید یا انقلابی برای زمان خود خلق می‌کنند. سرهم‌بندی کوچ‌گر از این نظر آثارشستی است که به جای اعمال راه‌حل‌ها برای مسائل از پیش داده شده، مانند چگونگی اطمینان از اینکه همه به طور منصفانه در یک دولت از پیش فرض شده نمایندگی می‌شوند، یا صرفاً تأیید اینکه «مسائل دیگر از نظر هستی‌شناختی ممکن هستند»، مسائل خاص مستقیماً توسط کسانی که آنها را اجرا می‌کنند و تحت تأثیر آنها قرار می‌گیرند، دگرگون می‌شوند. «وقتی مردم می‌خواهند مسائل خود را خودشان فرمول‌بندی کنند و حداقل شرایط خاصی را که تحت آن می‌توانند یک راه‌حل کلی‌تر دریافت کنند، تعیین کنند» (دلوز و گاتاری ۱۹۸۷: ۴۷۱-۴۷۰)، یک سرهم‌بندی کوچ‌گر وجود دارد: یک مشارکت مستقیم بدون نمایندگی یا واسطه‌گری. بنابراین این نوع مشارکت و خودگردانی، یک جایگزین سیاسی کاملاً ناسازگار با سلسله‌مراتب سرزمینی مبتنی بر معانی ذاتی، سلسله‌مراتب دولتی مبتنی بر فرمان متمرکز و سلسله‌مراتب سرمایه‌دارانه مبتنی بر مقادیر عام مبادله شده جهانی ارائه می‌دهد.

اگرچه دلوز و گاتاری هرگز نمی‌گویند «این سرهم‌بندی بهترین است و بقیه بد هستند»، به طور ضمنی یا شبه‌هنجاری واضح است که برای آنها سرهم‌بندی کوچ‌گر بر بقیه ترجیح دارد زیرا حداکثر شمول سیاسی، مشارکت و لذت تحت کنترل جمعی را با کمترین میزان طرد، استثمار و سلسله‌مراتب فراهم می‌کند. باز هم، این چهار نوع سرهم‌بندی هرگز خالص نیستند. همه سرهم‌بندی‌ها از ترکیبی از این چهار نوع به درجات مختلف تشکیل شده‌اند. برای درک چگونگی عملکرد یک سرهم‌بندی سیاسی، باید بتوانیم گرایش‌ها و انواع سیاسی مختلف آن را ترسیم کنیم. با این حال، این توپولوژی هنوز برای اندیشیدن به رابطه بین آثارشسیم هستی‌شناختی و سیاسی، یا وظیفه دگرگونی انقلابی کافی نیست.

هم‌ارزی کلی کاملاً اقتصادی بین عناصر کاملاً فاقد کیفیت (رمزگشایی‌شده) ایجاد می‌کنند. با این حال، دلوژ و گاتاری اشاره می‌کنند که اصل‌گذاری اختراع سرمایه‌داری نیست، زیرا با خود سرمایه‌داری یکسان است. سرمایه‌داری فرزند یا نتیجه‌ای است که صرفاً تنظیم اصل‌گذاری را تضمین می‌کند. «بر پیشرفت به سوی اشباع اصل‌گذاری و گسترش متناظر محدودیت‌ها نظارت یا آن را هدایت می‌کند» (دلوژ و گاتاری ۲۰۰۳: ۲۵۳-۲۵۲). اصول سرمایه‌دارانه، بازنمایی‌های متناهی قابل شمارش از سرهم‌بندی‌های تهی‌شده از کیفیت‌هایشان ایجاد می‌کنند. هر کدام مستقل از دیگری، آنها جمع، تفریق و ضرب می‌شوند تا بازارهای کمابیش اشباع‌شده برای تولید ثروت را تشکیل دهند.

در حالی که سرهم‌بندی‌های سرزمینی قطعات واجد کیفیت کار را مطابق با مقدار مشخصی از کار انتزاعی (فعالیت لازم برای ایجاد یک مصنوع معین) ترتیب می‌دهند، و سرهم‌بندی‌های دولتی معادل عمومی ارز را معرفی می‌کنند که به طور رسمی «ابژه‌های جزئی» (کالاها و خدمات) را که ارزش ابررمزگذاری‌شده آنها توسط تصمیمات غیرسرمایه‌دارانه (امپراتوری یا حقوقی) تعیین می‌شود، متحد می‌کند، آنها مبادله را به میزانی که سرمایه‌داری انجام می‌دهد، رمزگشایی یا بی‌کیفیت نمی‌کنند. سرمایه‌داری فراتر می‌رود. از یک سو، روابط کیفی را از طریق خصوصی‌سازی همه جنبه‌های زندگی اجتماعی، تجارت آزاد، تبلیغات، آزادسازی کار و سرمایه و امپریالیسم رمزگشایی می‌کند. از سوی دیگر، آنها را به عنوان «تولیدات برای بازار» اصل‌گذاری می‌کند. بنابراین این سرهم‌بندی سرمایه‌دارانه نسخه خاصی از رابطه درون‌ماندگار بین سه جنبه سرهم‌بندی را حفظ می‌کند، اما به جای برخورد با آنها به عنوان تکیه‌گی‌ها یا تفاوت‌های کیفی، با همه آنها به عنوان مقادیر قابل مبادله جهانی برخورد می‌کند.

سرهم‌بندی‌های کوچ‌گر

نوع چهارم سرهم‌بندی، چیزی است که آنها آن را سرهم‌بندی «کوچ‌گر» می‌نامند. این انقلابی‌ترین و آنارشستی‌ترین نوع توزیع اجتماعی است. سرهم‌بندی‌های کوچ‌گر به گونه‌ای تنظیم می‌شوند که شرایط، عناصر و کارگزاران سرهم‌بندی قادر به تغییر و ورود به ترکیب‌های جدید بدون محدودیت خودسرانه یا کاربردها و معانی «طبیعی» یا «سلسله‌مراتبی» باشند. دلوژ و گاتاری این نوع سرهم‌بندی را «کوچ‌گر» می‌نامند زیرا توسط مردمان کوچ‌گر تاریخی بدون ارباب اختراع شد که حرکت آنها به سوی یک پایان نهایی (یک سرزمین یا دولت ایستا) هدایت نمی‌شد، بلکه به عنوان نوعی «مسیر» عمل می‌کرد. دلوژ و گاتاری مشاهده می‌کنند که برای کوچ‌گر،

هر نقطه یک ایستگاه میانی است و فقط به عنوان یک ایستگاه میانی وجود دارد. یک مسیر همیشه بین دو نقطه است، اما «میان» تمام انسجام را به خود گرفته و هم از استقلال و هم از

شعاع‌ها را اسکن می‌کند، مشخص می‌شود. دلوژ و گاتاری سه نوع آرایش دولتی مختص فرآیند دولت‌شدگی را توصیف می‌کنند: دودویی، دایره‌ای و خطی. در حالی که بخش‌بندی‌های سرزمینی دودویی توسط دودویی‌های متعددی تعریف می‌شوند که همیشه توسط یک سوم (یک اتحاد بین این دو) تعیین می‌شوند، بخش‌بندی‌های دولتی دودویی خودکفا هستند و غلبه‌ای یک بخش بر بخش دیگر (سلسله‌مراتب) را تضمین می‌کنند. در حالی که بخش‌های سرزمینی دایره‌ای به معنای یک مرکز یکسان نیستند، بلکه به معنای تکرار مراکز هستند (گرد اما نه کاملاً دایره‌ای)، بخش‌های دولتی دایره‌ای تشدید از دایره‌های متحدالمرکز حول یک محور چرخش تشکیل می‌دهند که بر یک نقطه‌ی واحد انباشت همگرا می‌شوند. در حالی که بخش‌بندی سرزمینی خطی توسط «بخش‌های در حال پیشرفت»، هم‌ترازی‌ها اما بدون خط مستقیم و شکل‌های ریخت‌شناختی انعطاف‌پذیر عمل می‌کند، بخش‌های دولتی خطی توسط بخش‌های همگن که به صورت هندسی حول یک بخش غالب که از طریق آن عبور می‌کنند سازماندهی شده‌اند، عمل می‌کنند: یک فضا یا فضایی نه یک مکان یا سرزمین. به گفته‌ی دلوژ و گاتاری، انواع مختلفی از سرهم‌بندی‌های دولتی وجود دارد: علم دولتی¹⁹ [آمار²⁰]، هنر دولتی، زبان‌شناسی دولتی (چامسکی) و غیره.

سرهم‌بندی‌های سرمایه‌دارانه

نوع سوم سرهم‌بندی، سرهم‌بندی سرمایه‌دارانه است. سرهم‌بندی‌های سرمایه‌دارانه به گونه‌ای تنظیم می‌شوند که شرایط، عناصر و کارگزاران سرهم‌بندی از روابط و رمزگان کیفی خود تهی می‌شوند تا به عنوان مقادیر انتزاعی، گسترده‌تر به گردش درآیند. در سرهم‌بندی سرمایه‌دارانه، دیگر نه عناصر عینی هستند که فرآیند تغییر سیار پیشرونده را هدایت می‌کنند (همانطور که در سرهم‌بندی سرزمینی)، و نه ماشین انتزاعی است که کنترل بر عناصر عینی را متمرکز می‌کند (همانطور که در سرهم‌بندی دولتی)، بلکه عامل یا شخصیتی است که از سرهم‌بندی جدا می‌شود و تلاش می‌کند عناصر عینی فاقد کیفیت را به روابط صرفاً کمی وادار کند. دلوژ و گاتاری سرهم‌بندی سرمایه‌دارانه را با فرآیندهای «اصل‌گذاری» آن تعریف می‌کنند. به گفته آنها، یک اصل دقیقاً همین نقطه مستقل یا جداشده است که عناصر فاقد کیفیت را به روابط کمی همولوگ وادار می‌کند (دلوژ و گاتاری ۱۹۹۶: ۱۳۸-۱۳۷). بنابراین، در حالی که رمزگان، کیفیت عناصر (انواع مکان‌ها، انواع کالاها، انواع فعالیت‌ها) را تعیین می‌کنند و روابط غیرمستقیم (اتلاف) بین این رمزگان ناهمسنج، کیفی، متحرک و محدود را برقرار می‌کنند، و ابررمزگان دولتی این عناصر را از طریق نیروهای فرااقتصادی تسخیر و بازرمزگذاری می‌کنند، اصول سرمایه‌دارانه یک

¹⁹ Static
²⁰ Statistics